

# فقه با انگاره قبول نظامات شرعی و لزوم استنباط آنها و انگاره انکار

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۰/۱۳

تاریخ تأیید: ۱۴۰۰/۰۲/۲۸

ابوالقاسم علیدوست\*

## چکیده

وجود نظامات عام و کلی شرعی جدا از احکام بی‌شمار به صورت خرد و اتمیک در شریعت مطهر اسلام، مورد بحث و گفت‌وگوست. موافقان وجود نظام نیز در یک تقسیم کلان به دو گروه تقسیم می‌شوند: گروهی که استنباط احکام شرعی به صورت اتمیک و جزیره‌ای را برای استنباط آنچه در صحن استنباط لازم است، کافی می‌بینند، با این انگاره که متکفل استنباط در همین مرحله از استنباط به نظام‌های شرعی می‌رسد. گروه دیگر حداقل به دو استنباط معتقد است. با این توضیح که متکفل استنباط در مرحله اول به استنباط احکام به صورت فازی و غیر سیستمی (فقه الاحکام) می‌پردازد و در مرحله دوم به استنباط نظام‌ها (فقه النظریات) روی می‌آورد. فرضیه لزوم سه مرحله از استنباط (استنباط اتمیک، استنباط خرده‌نظام‌ها، استنباط کلان‌نظام‌ها یا کلان‌نظام‌واحد) نیز قابل طرح است. انگاره نویسنده اصرار بر قبول نظامات (خرد و کلان) است؛ لکن بر تعدد استنباط و مرحله‌ای کردن آن پای نمی‌فشارد، بلکه راه صحیح را استنباط تک‌مرحله‌ای می‌داند؛ لکن در همان مرحله باید همه عناصر به‌حق دخیل در استنباط دیده شود.

**واژگان کلیدی:** نظام، نظامات شرعی، نظامات فقهی، استنباط اتمیک، استنباط سیستمی.

\* استاد گروه فقه و حقوق پژوهشکده نظام‌های اسلامی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

Alidoost1385@gmail.com

از مباحث مهم در دوران معاصر گفت‌وگو درباره وجود کلان‌نظام یا خرده‌نظام‌ها در شریعت مطهر اسلام است؛ با این توضیح که آیا جدا از هزاران گزاره شرعی - که از آنها به عنوان احکام و شریعت یاد می‌شود - واقعیتی به نام نظام یا نظام‌های شرعی وجود دارد؟ برای مثال همان طور که در اقتصاد متمرکز و دولتی یا اقتصاد آزاد و سرمایه‌داری نظام اقتصادی خاص وجود دارد، آیا در اسلام هم نظامی ویژه وجود دارد که بتوان در مقابل نظام اقتصادی سوسیالیسم و کاپیتالیسم از آن یاد کرد یا در اسلام آنچه وجود دارد، گزاره‌های متعدد اقتصادی است، بدون اینکه نظام و سیستمی این گزاره‌ها را کنار یکدیگر جمع کرده و آنها را به یکدیگر مرتبط سازد. در ادامه این پرسش و گفت‌وگو پرسش و گفت‌وگوی مرتبط دیگری رخ می‌نماید؛ بدین قرار: بر فرض وجود کلان‌نظام یا خرده‌نظام‌ها آیا لازم است فقیه متکفل استنباط به استنباط نظام بپردازد یا از طریق استنباط گزاره‌های اتمیک شرعی به آن نظام می‌رسد و استنباط دوباره‌ای لازم نیست؟ فرضیه تحقیق پیش رو با تکیه بر روش توصیفی و تحلیلی این است که در شریعت مطهر اسلام، خرده‌نظام‌هایی وجود دارد و با یک استنباط کامل و در کنار استنباط گزاره‌های شرعی می‌توان به آنها رسید. با توضیحی که داده شد، منظور این تحقیق از «نظام» معلوم گردید؛ با این همه در ادامه، توضیح بیشتری از این پدیده ارائه می‌گردد.

## ۱. مفهوم‌شناسی «نظام»

مقصود از نظام مجموعه گزاره‌های شرعی و فقهی که فقیه در استنباط‌های سلولوی و خرد به آنها می‌رسد، نیست؛ بلکه امری است و رای این مجموعه که مورد نظر قانون‌گذار است و جعل این مجموعه به قصد رسیدن به آن صورت گرفته است؛ چنان‌که مقصود از نظام، مقاصد شریعت یا علل الشرایع نیست. مقاصد و علل هر چند مقصود از تشریح به شمار می‌آیند، امری و رای احکام شرعی و اجنبی از ساحت جعل به حساب می‌آیند؛ در حالی که نظام و سیستم شکل‌دهنده مجعولات شرعی و لصیق به آنها به شمار می‌آید. نظام در واقع واسطه مقاصد (و علل) و احکام است؛ به گونه‌ای که احکام و سیستم‌ها برای تحقق مقاصد و علل به منصفه ظهور رسیده‌اند؛ به همین دلیل مقاصد و علل مورد انکار هیچ متفکری - جز جمعی از اشاعره - واقع نشده است؛ لکن

قبول و ردّ نظام در کشاکش اختلاف است. چسبندگی نظام به احکام تا جایی است که برخی چون چرچمن چارلزوست نظام را چیزی جز مجموعه‌ای از اجزا [و احکام] به هم پیوسته که در نیل به هدف معین با هم هماهنگی دارند، ندانسته‌اند (چارلزوست، ۱۳۸۵، ص ۲۶). هرچند ما موافق این تعریف از نظام - حداقل در مجال حاضر - نیستیم. مفاد و حاصل این گفته اخیر را می‌توان با این عبارت بیان کرد: فقیه در فقاهت با پیش فرض پذیرش نظام، باید از کانال اسناد و نظام‌ها عبور کند، در حالی که متوجه و ملتفت به مقاصد است.

نظام را نباید با مجعولات عام و قواعد کلان فقهی - یا جمع چند قاعده - یکی دانست؛ چراکه اولی (نظام) از سنخ مجعولات و قانون نیست و دومی چیزی جز حکم عام یا جمع چند حکم عام در یک ذیل نیست؛ مثلاً قاعده استصحاب، ابرقاعده‌ای است که حکم هزاران واقعه را پوشش می‌دهد، بدون اینکه بتوان بر آن نام «نظام» نهاد.

نظام به معنای نفس انسجام گزاره‌ها با یک دیگر هم نیست. انسجام گزاره‌هایی که در استنباط‌های اتمیک به دست آمده، به عنوان وصف بین احکام امری جدای از گزاره‌ها نیست؛ در حالی که نظام مورد بحث پدیده‌ای بیرون از احکام است. بنابراین وقتی گفته می‌شود احکام را باید در نظام و ترتیبی حلقوی (کنار هم) و هرمی (در طول یکدیگر) دید، این نظام و ترتیب نباید با نظام مورد بحث به هم آمیزد.

گرایش به نظام را نباید با «هویت‌گرایی» و «کارکردگرایی» (Functionalism) - در مقابل «عنوان‌گرایی» و «اسم‌گرایی» (Nominalism) - یکی دانست. کارکردگرایی به معنای توجه به کارکرد موضوع و متعلق حکم و الغای حداکثری صرف عنوان و اسم، از موضوعاتی است که مورد حکم شرعی واقع شده است؛ مثلاً در ادله مبین دیات، وقتی از عنوان «شتر» به عنوان تعیین مورد حکم در دیه سخن به میان آمده، می‌باید کارکرد شتر را در زمان تشریح و صدور ادله مطمح نظر قرار داد و این در حالی است که نظام و سیستم امری نامربوط به موضوعات احکام و پدیده‌ای، و رای آن است.

## ۲. نمونه‌ای از بیان انگاره قبول نظام و تحلیل آن

### الف) بیان نمونه قبول نظام

توجه کنید:

رفتار متکفل استنباط هنگامی که در صدد کشف و استنباط احکام شرعی - مثلاً - اقتصادی به صورت اتمیک و غیر سیستمی (= فقه الاحکام) است، متفاوت از رفتار او در وقتی است که به دنبال کشف مذهب اقتصادی اسلام - به عنوان نظامی واحد و منسجم، عام و اساس برای احکام متعدد اقتصادی اسلام - (= فقه النظریات) است. در فرض اول، فقیه مستنبط با مراجعه به اسناد معتبر، به استنباط احکام می‌پردازد و برآیند آن هرچه بود، حجت برای او و مقلدانش است. در این فرض، فقیه به دنبال مقارنه و ملاحظه انسجام درونی احکام استنباط شده نیست؛ در حالی که در فرض دوم به دنبال کشف نظام واحد و عامی است که اساس و بنیان برای آن احکام به شمار می‌رود؛ از این رو ضروری است احکام استنباط شده با آن نظام سازگار باشد؛ چنان‌که بالطبع نباید هیچ ناهمسویی و عدم انسجام بین خود آن احکام باشد. انسجام نظام و احکام تا جایی لازم است که چنانچه مستنبطات اتمیک فقیه با نظام مورد نظر او ناسازگار بود - مثلاً با نظام اقتصادی اسلام، حرمت احتکار سازگار است نه کراهت آن، لکن نظر فقیه در استنباط در فرض اول به کراهت احتکار بود - لازم است: فقیه دست از نظر خود در استنباط اول بردارد و فتوایی را از فقیه دیگر انتخاب کند که با نظام و در چینش برآمده از استنباط در فقه نظریات، مناسب باشد (صدر، ۱۴۱۱ق، ص ۳۹۸-۳۹۹).

### ب) تحلیل نمونه فوق و توضیح منهج فقهی مدّعی خرده‌نظام‌ها و کلان‌نظام شرعی

نوشتاری که به عنوان نمونه قبول نظام بیان گردید، از روشی خاص در فقهات اسلام خبر می‌دهد. این نوشتار هرچند در اطراف استنباط احکام و نظام اقتصادی اسلام به منصفه ظهور رسیده است، اختصاص به این ساحت ندارد و - علی القاعده - در کلان‌ساحت‌های دیگر زندگی انسان‌ها چون سیاست، خانواده، آیین دادرسی و مجازات‌ها نیز می‌آید. مطابق این اندیشه، در شریعت مطهر

اسلام، چنان‌که احکام متعدد و گاه بسیار زیادی حتی در یک ساحت خاص وجود دارد، نظام‌های مختلفی هم وجود دارد؛ مثلاً چنان‌که در شریعت مطهر اسلام، احکام اقتصادی بی‌شماری در قالب احکام تکلیفی و وضعی هست، نظام و مذهب اقتصادی منسوب به شارع نیز وجود دارد که بنیان و زیر بنای این احکام به شمار می‌آید و فقیه مستنبط احکام می‌بایست آن را مطمح نظر قرار داده، در صدد کشف نظام شرعی در آن بخش معین باشد.

مطابق اندیشه شهید صدر، فقیه در هر کلان‌ساحت از بخش‌های مختلف دست کم باید در دو مرحله به استنباط پردازد:

در مرحله نخست باید ادله و نصوص شرعی و فقهی (آیات، روایات، سیره و اجماعات معتبر) را ملاحظه نموده، به استنباط پردازد. از این استنباط می‌توان به استنباط خرد و اتمیک تعبیر کرد. در مرحله دوم باید نظام و سیستم مورد نظر قانون‌گذار در آن ابرساحت را کشف کند (صدر، ۱۴۱۱ق، صص ۳۶۷-۳۷۱ و ۳۸۹-۳۹۹).

ثمره استنباط و کشف این سیستم گاه دست‌برداشتن از استنباط‌شده‌ها در مرحله اجتهاد اول است. استنباطی که گاه نصوص مورد ملاحظه در استنباط اول را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد؛ مثلاً اطلاق و عمومی برای مثل «ان الناس مسلطون علی أموالهم» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۲، ص ۲۷۲، ح ۷) نمی‌بیند. در ادامه به بررسی بیشتر و نقد این منهج فقهی می‌پردازیم.

### ۳. نمونه‌ای از بیان انکار نظام و تحلیل آن

#### الف) بیان نمونه انکار

توجه کنید:

ما این مقدار که در فقه کار کرده‌ایم چیزی به نام «نظام» ندیده‌ایم. هر آشنای با دانش فقه می‌داند که چیزی با عنوان «نظام» در متون فقهی دیده نمی‌شود و باید گفت که اسلام نظام ندارد، بلکه در هر زمینه‌ای تنها قواعد و احکام جزئی دارد. دیدگاه شهید صدر<sup>ع</sup> مبنی بر لزوم استفاده از فقه نظامات برای پاسخگویی به نیازهای روز قابل پذیرش نیست؛ زیرا سؤال می‌کنیم کاشف این

نظام چیست؟ ایشان کاشف این نظام را همین فقه و احکام موجود می داند؛ درحالی که فقه موجود با اجتهاد مجتهدان مختلف است؛ پس هر مجتهدی باید یک نظام خاصی استخراج کند؛ همچنین اگر اسلام در اقتصاد یا سیاست نظام داشته باشد، این نظام در سایر بخش های اسلام همچون قضاوت نیز باید بیاید و از آنجا که همه این نظام ها زیر مجموعه دین هستند، می بایست همه آنها در مرحله کلان، زیر مجموعه یک نظام کلانی باشند و این مطلب قابل التزام نیست. از طرفی نیز باید گفت جامعیت دین اسلام اقتضای عدم وجود نظام خاصی را می کند؛ زیرا وجود یک نظام ثابت در تراحم با قابلیت تطبیق و اجرای اسلام در هر زمانی است؛ در حالی که احکام، قواعد و آیات قرآنی دست فقیه را باز می گذارد تا در هر زمانی نظام مخصوص آن دوره را تنظیم کند.

(<http://fazellankarani.com/persian/lecture/view/21734>)

### ب) تحلیل نمونه فوق و توضیح مکتب فقهی لزوم بسند به استنباطات اتمیک و منکر نظام شرعی و فقهی\*

در این نمونه تصریح شد که فقیه در استنباط احکام نباید به دنبال نظام و سیستم باشد؛ او باید در هر مسئله، در خدمت اسناد معتبر قرار گرفته، به استنباط پردازد و حاصل تلاش او که مجموعه ای از گزاره هاست، حجت در حق خود و مقلدان و گاه غیر مقلدان خواهد بود. بر این بنیان کار فقیه در یک مرحله از استنباط تمام می شود و تمام آنچه در نمونه اول گذشت، بی محل و بی موضوع خواهد بود.

جالب اینکه هر قدر باورمندان به منهج اول و قایلان به وجود نظام در شریعت و لزوم کشف آن در استنباط در اقلیت به سر می برند، گروه دوم را بی شماری از فقها تشکیل می دهند و عموم رویه های فقهی مطابق منهج دوم است. کافی است محققان و پژوهندگان، از متون فقهی متقدمان، متأخران و معاصران جست و جو کرد، متوجه شوند حاصل جست و جو چیزی جز بررسی اتمیک مسائل و کشف احکام توسط ایشان نیست. به همین دلیل کسی در جست و جو از مثل جواهر الکلام و هر متن فقهی معتبر دیگر به نظام طهارت، نظام مالی، اقتصادی، سیاسی، خانواده و... بر

\* در تعبیر «نظام شرعی و فقهی» دقت شود و چنان که در ادامه متن می آید، نظام شرعی غیر از نظام فقهی است.

نمی خورد و به آنچه می رسد، چیزی جز بی شماری از گزاره های فقهی در کنار هم نیست. این رفتار -قاعدتاً- نه از روی غفلت بلکه برخاسته از عدم اعتقاد به پویش در اسناد و عدم اعتنا به اجتهاد به گونه اول بوده است.

البته در تقسیمی داخلی، گروه دوم به دو دسته تقسیم می شوند: گروهی که معتقد به هیچ نظامی در متن واقع (شریعت) نیست و گروهی که معتقد است بر فرض که چنین نظامی در واقع وجود داشته باشد، فقیه با «استنباط های اتمیک» به آن می رسد و نیازمند اقدامی دیگر از سوی وی نیست. در واقع این گروه وجود «نظام و سیستم شرعی» را منکر نیست و آنچه را انکار می کند، وجود «نظام و سیستم فقهی» است که در صحن فقاہت مطرح است و از آنجا که نتیجه این دو اندیشه در عمل و روش فقهی یکی است (ضیائی فر، ۱۳۸۵، ص ۲۵۸-۲۵۹ و...)، این تحقیق این دو اندیشه را از یک دیگر جدا نکرده است.

#### ۴. ارزیابی منهج فقهی نظام پذیر و منکر نظام

##### الف) ارزیابی فقاہت معتقد به لزوم کشف سیستم و نظام

فقاہت مزبور را مطابق بیانی که از سید محمدباقر صدر به منصفه ظهور رسیده است و ما آن را نقل کردیم، بررسی و نقد می کنیم. به اعتقاد ما بر فرض که دو مدعای فوق (وجود نظام و لزوم کشف آن در عملیات استنباط مستقل) صحیح باشد -که البته بخش اول آن صحیح و بخش دوم آن نادرست است و آن را در ادامه اثبات خواهیم کرد- بیان محقق صدر در این باره نادرست می نماید. به راستی بر اساس چه توجیه و برهانی، صحیح و جایز است که فقیه مستنبط، در استنباط اول به گزاره ای برسد، آن گزاره در حق او و مقلدانش حجت باشد، لکن به دلیل اینکه آن گزاره در سیستم و نظامی که این فقیه به آن رسیده و به گمان وی به شارع منسوب است، جای نمی گیرد، گزاره استنباط شده ای از فقیه دیگر را -که مورد قبول وی (فقیه اول) نیست- انتخاب کند و در چنین انتخابی خود قرار دهد و مجموعه را به شارع اقدس نسبت دهد؟

شاید گفته شود نظر مرحوم صدر به این است که مستنبط نظام، فقیه اول نیست، بلکه دیگرانی

هستند که نسبت به فتوای این فقیه و -مثلاً- فقیه‌ای که فتوای خاصش در ساخت یا کشف نظام به کار می‌آید، بی‌طرف‌اند و برای آنها رسیدن یا چیدمان -نظام مهم است نه استنباطات خرد این فقیه یا آن فقیه. بنابراین اشکالی بر کلام وی از این جهت وارد نیست.

لکن پاسخ به این گفته روشن است و این صراحت کلام مرحوم صدر است که یک فقیه را -البته با دو نگاه- مستنبط می‌بیند.

به هر حال مشکل کلام مرحوم صدر باعث گردیده است برخی شاگردان ایشان به توجیه کلام استاد خویش پردازند؛ بدین بیان که ولی امر می‌تواند با استفاده از مجموع احکام و فتاوا — هر چند برخی فتاوا برای مجتهد و ولی امر حجت نباشد- ایجاد سیستم کند و این یک نوع حکم ولایی است که با ملاحظه «مصلحت جامعه» صادر می‌نماید (ر. ک: یوسفی، ۱۳۸۴، ش ۵، ص ۹۶-۹۷، به نقل از محمدعلی تسخیری).

یکی دیگر از محققان در جواب این سؤال که «آیا به نظر شما ولی فقیه حق استفاده از مصالح مرسله و امثال آن را دارد اما فقیهان دیگر ندارند؟» و در دفاع از پیشنهاد شهید صدر می‌گوید: در صورتی که راه بهتری پیدا نکند، حق دارد؛ اما فقیهان دیگر چنین حقی ندارند؛ زیرا فقیه کارش کشف واقع است (همان، ص ۹۷، به نقل از سیدکاظم حائری).

به نظر می‌رسد افزون بر اشکال در فرمایش شهید صدر دو دفاعی هم که از این گفته صورت گرفته، جدا از اینکه هیچ کدام نمی‌توانند، اشکال را از کلام آقای صدر برطرف سازد، تهی از اشکال نیست؛ با این توضیح که دفاع اول فاقد بنیان علمی است؛ زیرا وقتی قاعده‌ای برای هیچ کس از مجتهد و ولی امر، حجت نیست، چگونه ولی امر می‌تواند به عنوان «مصلحت جامعه» و به عنوان یک روش مطرح کند؟ اگر مصلحت جامعه است و به عنوان یک روش در استنباط و فهم و در نهایت در اصدار حکم موثر است، چه جای سخن گفتن از عدم حجیت است و اگر سخن از عدم حجیت است، به هر عنوان که مطرح شود، چه فایده دارد؟

دفاع دوم نیز قابل فهم نیست. استفاده از «مصالح مرسله و امثال آن» اگر به سند معتبری چون ادراک قطعی عقل یا برداشت معتبر از مجموعه اسناد، ادله و مقاصد شرعی متکی باشد، معتبر است و در این باره فقیه و -به اصطلاح- ولی فقیه یکسان‌اند، وگرنه در حق هیچ کس حجت نیست. البته بر مبنای تحدید حوزه اختیارات فقیهان غیر حاکم نسبت به فقیه حاکم و قرار گرفته، در رأس



هرم قدرت، ممکن است استصلاح در حوزه‌ای به حاکم اختصاص داشته باشد؛ لکن این سخن غیر از آن است که در این دفاع آمده است.

باور نگارنده این است که مشکل بنیادین در کلام آقای صدر و مدافعان، عدم توجه به ادراک عقل و استصلاح مبتنی بر آن از یک سو و عدم توجه به مقاصد شریعت، مجموعه شریعت و مسلم‌انگاشتن «منطقه الفراغ» از سوی دیگر است؛ وگرنه هر گاه فقیهی -حاکم و غیر حاکم- بر اساس اسناد اربعه، از جمله «عقل» و لحاظ مصالح و با در نظر گرفتن مقاصد و مجموعه شریعت به استنباط بپردازد، در هیچ زمینه‌ای به بن بست و نقطه کور و مبهم برخورد نمی‌کند تا مجبور باشد از آنچه به آن اعتقاد ندارد و بر او حجت نیست و اگر مطرح است به عنوان اضطرار و به این دلیل مطرح است که «راه بهتری پیدا نمی‌شود» بهره برد.

اشکال بنیادین دیگر بر فقه النظام به تقریر شهید صدر ابهام در مفهوم نظام در کلام ایشان است؛ به گونه‌ای که نمی‌توان نظام را از مقاصد شریعت در کلام ایشان جدا کرد، هر چند ما تلاش‌هایی را صورت دادیم.

در ادامه این گفت‌وگو نگارنده اندیشه خود را در این باره، فارغ از کلمات محقق صدر بیان می‌کند.

### ب) ارزیابی فقاقت با انگاره انکار نظام

در بیانی که در راستای انکار نظام گذشت، دو ادعا وجود دارد:

ادعای اول انکار نظام در فقه و ادعای دوم انکار نظام در اسلام است. پرواضح است بین این دو ادعا تفاوت اساسی هست و اثبات یا نفی هر یک ملازمه با اثبات و نفی دیگری ندارد. فقه به معنای دانش یا نفس عملیات استنباط یا حاصل استنباط فقیهان است که هر کدام باشد داعیه‌دار کشف احکام از اسناد شناخته‌شده‌ای چون ادله چهارگانه (قرآن، سنت، اجماع و عقل) است؛ در حالی که مراد از اسلام، مجموعه دین یا بخش شریعت آن است که به واسطه فقه مکشوف می‌گردد.

ادعای اول را قاعدتاً با «ندیده‌ایم» می‌توان تمام کرد، به شرطی که مراد از فقه، فقه موجود باشد؛ زیرا در تراث موجود فقهی که بخشی از آن متون فقهی و بخشی منهج‌های فقهی و هنجارهای به رسمیت شناخته‌شده از سوی فقیهان اسلام و امامیه است، جدای از استنباطات اتمیک و خرد در

ابواب مختلف فقهي، چيزي به عنوان «فقه نظام» يا «فقه نظامات» با مدلي که در بيان برخي مدعيان اين روش فقهي ملاحظه کرديم، وجود ندارد و از اين جهت ادعای انکار، قرين واقع است. البته به طور نانهادينه گاه برخي استنباط ها از نادري از فقيهان به استنباط نظام نزديک مي شود (عليدوست، ش ۴۱، ص ۱۳۲-۱۳۵)؛ لکن نانهادينگي اين رفتارها و نقض آنها توسط خود صاحبان اين رفتارها در موارد ديگر (همان، ص ۱۳۲) باعث مي شود بر عبارت «ما اين مقدار که در فقه کار کرده ايم، چيزي به نام "نظام" ندیده ايم» زخمي وارد نشود؛ هرچند اگر تعبير «عموماً» آورده شود تا از حالت سلب کلي خارج و برخي استثناهاي نادر دست کم احتمالي - را پذيرا گردد، ادعا، دقيق تر خواهد بود.

البته قايل محترم در ادامه سخنان خود، افزون بر ادعای نديدن به برخي تنگناهاي ديگر نيز اشاره مي کند؛ آنجا که مي گويد: «... کاشف اين نظام چيست؟ اين فقه موجود با اجتهاد مجتهدين، مختلف است، پس هر مجتهدي خودش بايد یک نظام خاص استخراج کند...».

ادعای دوم در بيان سابق به جامعيت اسلام، استناد داده شده و وجود نظام خاص، مزاحم قابليت تطبيق و اجرای آن در هر زمان، ديده شده است. به علاوه قايل شدن به نظام مستلزم تصور خرده نظام ها و کلان نظام ديده شده است؛ امري که به اعتقاد گوينده قابل التزام نيست.

بيان مورد بحث با همه توضيحات که ما از آن ارائه داديم، به ويژه در جداکردن انکار نظام در فقه از انکار نظام در اسلام، خالي از برخي ملاحظات نيست، ملاحظاتى از اين قبيل:

یکم. انکار نظام بالفعل در فقه مستلزم انکار بالقوه آن در فقه نيست؛ به تعبير ديگر آیا در فقه، ظرفيت کشف نظام وجود ندارد؟ آیا با ظرفيت شناسي فقه - بدون آنکه از هنجارهاي خود خارج شود، لکن با کشف توانايي هاي آن- نمي توان به نظام رسيد؟ اگر فرض را بر ضرورت کشف نظام هاي شرعي بگذاريم، آیا فقيه نمي تواند با استفاده از ظرفيت فقه از جهت منابع و روشي که دارد، به خرده نظام ها و کلان نظام يا کلان نظام ها برسد؟

واضح است مدعيان فقه نظام و ضرورت کشف آن، اصراري بر وجود نظام هاي مکشوف، موجود و بالفعل در متون فقهي موجود ندارند. اصرار آنها بر ضرورت وجود چنين نظام هايي در فقاهت منضبط با کشف ظرفيت هاي آن است.

دوم. قايلان به فقه نظام، اصراري بر وحدت نظام مکشوف ندارند. آنها طي اين مسير را ضرورت

می بینند و هر فکری که برای اختلاف در مستنبطات فقیهان در استنباطات اتمیک می شود - به ویژه در اداره کشوری که حکومت آن اسلامی است و بر اساس شریعت اداره می شود و باید «فتوای معیار» خاستگاه قانون قرار گیرد - در ظرف استنباط نظام های مختلف هم می شود. نباید فراموش کرد که اگر تصور صحیحی از فقه نظام داشته باشیم - و ما تا حدودی در ادامه آن را با ارائه مثال هایی توضیح می دهیم - اختلاف فقیهان در رسیدن به نظامات غیر کلان - و یک یا چند کلان نظام - به غایت کمتر از اختلاف ایشان در استنباطات اتمیک است.

سوم. اینکه تصور نظام یا نظامات در شریعت اسلام با جامعیت و مزاحم قابلیت اجرای آن در هر زمان ناسازگار دیده شده است، به دلیل تصور خاصی است که قایل از نظام داشته است؛ در حالی که نظاماتی که اثبات و نفی آن و لزوم کشف آن - بر فرض قبول اصل آن - مورد گفت و گوست، پدیده های مرتبط با اجرا و شیوه های اجرایی نیست که به طور دائم یا غالب دستخوش تغییر باشد تا منافی با «جامعیت، جهانی و جاودان بودن» شریعت مطهر اسلام باشد. نظام ها - چنان که اشاره خواهد شد - کلان اصول و پارادایم هایی است که همچون مقاصد شریعت و علل شرایع دستخوش تغییر قرار نمی گیرد.

چهارم. به عنوان اشکال بر قبول خرده نظام ها گفته شد قبول این نظام ها مستلزم قبول کلان نظام است و این حرف قابل التزام نیست؛ در حالی که قایل شدن به ضرورت خرده نظام ها در شریعت یا هر مجموعه دیگر، مستلزم قبول یک یا چند کلان نظام نیست و هیچ برهانی تجربی، عقلی و نقلی این استلزام را اثبات نمی کند. بر فرض که چنین استلزامی باشد، قایل به وجود نظام در شریعت، هیچ ابایی از التزام به این لازم ندارد. چه کسی از قایلان به نظام، مورد پرسش واقع شده و از قبول کلان نظام ابا کرده است؟ یا چه برهانی آن را رد می کند؟ صرف اینکه گفته شود «قابل التزام نیست»، مطلبی اثبات نمی شود. به راستی آیا مانعی دارد که معتقد به نظام قایل شود که مجموعه احکام شرعی متفرق در بیع، مضاربه، اجاره در ذیل خرده نظامی به نام «نظام قراردادهای» قرار داد. نظام مزبور نیز در ذیل نظام واسطی با عنوان - مثلاً - «نظام مالی اسلام» و اینها زیرمجموعه «کلان نظام اجتماعی» قرار می گیرند؛ از این رو در نظام دوم مباحث خمس، زکات، انفاق و انفال مطرح می شود و در نظام سوم ساختارهای اجتماعی، طبقات اقتصادی، تقسیم ثروت ها داخل می شود. با خروج از مباحث اقتصادی و مالی می توان مثال را در مثال خانواده این گونه منطبق کرد: احکام شرعی ←

نظام خانواده ← نظام معاشرت ← نظام اجتماعی و....

البته ادعای این پدیده‌ها بدون اینکه بتوان آنها را به اثبات رساند، کار درستی نیست؛ بلکه لازم است برای هر مورد، دلیلی درخور اقامه کرد؛ لکن مطالبه دلیل موجه از مدعیان نظامات طولی - که مطالبه‌ای بحق است - غیر از این است که گفته شود: اعتقاد به نظامات طولی، قابل التزام نیست. به عنوان نتیجه ارزیابی دو بیانی که در راستای اثبات نظام و انکار آن گذشت، باید گفت: هیچ کدام از این دو بیان، از نصاب لازم برای اثبات مدعای مورد نظر معتقدان به اثبات یا انکار نظام برخوردار نیست.

## ۵. اندیشه مختار در مسئله

از آنچه گذشت، معلوم گردید که در بحث حاضر با چند پرسش مواجه ایم؛ پرسش‌هایی از این قبیل:

یکم. آیا در شریعت مطهر اسلام، پدیده‌ای به نام «نظام» (خرده‌نظام‌ها و کلان‌نظام یا کلان‌نظام‌ها) مثلاً نظام اقتصادی، نظام سیاسی، نظام اجتماعی وجود دارد؟ به چه دلیل؟  
 دوم. بر فرض اثبات، آیا کشف آن از سوی متکفل استنباط لازم است یا به دلیل عدم تأثیر آن در فرایند و برآیند استنباط، چنین کشفی لازم نیست و همان استنباطات اتمیک که از سوی فقها صورت می‌پذیرد، کافی است؟ به تعبیر دیگر آیا رسیدن به نظام، تحصیلی و از طریق استنباط ویژه و مستقل است یا حصولی و خودبه‌خود است؟

سوم. بر فرض لزوم کشف مزبور، راهکار آن چیست؟ (یکی از راهکارها راهکار جناب سید محمدباقر صدر بود که نقل و نقد گردید).

چهارم. آیا فقه موجود با ابزارهایی که برای استنباط دارد، ظرفیت استنباط نظام را دارد یا فاقد چنین ظرفیتی است، از این رو بر فرض نیاز به چنین استنباطی، باید به فکر ابزار مناسب آن بود، مثلاً اصول فقه جدیدی را تدارک دید تا بتوان با استمداد از آن به کشف نظام‌های شرعی رسید؟

به هر حال به انگیزه پاسخ به پرسش‌های فوق و اتخاذ موضعی روشن نسبت به دوروش از فقاهت مورد گفت‌وگو، مطالبی در قالب چند شماره بیان می‌شود:

الف) نباید تردید کرد که شارع مقدس در جعل احکام مقاصدی را دنبال می‌کند و بر این مدعا شماری از آیات قرآن و روایات دلالت دارد (برای نمونه، ر. ک: بقره: ۱۲۹، ۱۵۱، ۱۸۳ و ۲۱۳/آل عمران: ۱۶۴/مانده: ۹۷/اعراف: ۱۵۷/انفال: ۲۴/توبه: ۱۰۳/عنکبوت: ۴۵/حدید: ۹ و ۲۵/جمعه: ۲/نهج البلاغه (فیض الاسلام)، خطبه اول، صص ۳۳ و ۴۲ و خطبه ۱۸۹، ص ۶۴۰/...).

مقاصد را در واقع باید چون لباسی سرتاسری بر اندام شریعت پوشیده دید که موجب انسجام شریعت است (همان، ص ۱۰۲-۱۰۳).

از این رو نمی‌توان به ناهمسویی مقاصد با مجموعه شریعت و ناهمسویی اجزای شریعت با یکدیگر قایل شد. البته باور به انسجام، نباید بی‌حد و مرز تصور شود؛ مثلاً گفته شود: فلان حکم تعبدی شرعی در یک عمل عبادی با فلان حکم سیاسی در فلان کلان مسئله اجتماعی نیز ارتباط دارد. این گونه ادعاها زمینه را برای گروه مقابل در انکار مطلق انسجام آماده می‌سازد. بله ناهمسویی و ستیز درونی خط قرمز است که نباید کسی آن را ادعا کند. بنابراین بین عدم لزوم انسجام مطلق - که قابل تفوه است - با ناهمسویی مطلق یا فی الجمله - که قابل گفتن نیست - تفاوت است.

ب) آنچه در ردیف قبل بیان گردید، ما را به این نکته می‌رساند که در محیط شرع، احکامی وجود دارد و مقاصدی. احکام هم در قالب‌های مختلف قابل تصور است: در قالب احکام جزئی، قواعد و ابرقواعد. واضح است فقیه در استنباط احکام متناسب با اقتضای مسئله مورد استنباط باید به اجتهاد پردازد و حکم مسئله را کشف کند و به اصطلاح به «تخریج حکم فرع از اصل» پردازد و «تطبیق کلی بر مورد» نماید؛ لکن آیا در ورائی احکام و مقاصد، پدیده دیگری وجود دارد که در ذیل هیچ کدام از این دو تعریف نشود و خاصیت انسجام بخشی و جهت دهی به احکام را داشته باشد، به گونه‌ای که احکامی را به هدفی معین از مقاصد (وعلل احکام) سوق دهد یا چیزی جز آنچه بیان شد، وجود ندارد؟ در اینجا است که دو صف از فقیهان - و فیلسوفان فقه - تشکیل می‌شود؛ گروهی که بر وجود این پدیده اصرار داشته و کشف آن را در استنباط ضروری می‌دانند، هرچند این استنباط با فرایندی جدا از استنباط‌های سلولی احکام صورت پذیرد و هرچند فقیه ناچار باشد از مستنبط خود در استنباط اتمیک اول دست بردارد و گروهی وجود این پدیده را در صحن تشریح قبول ندارند یا آن را قابل استنباط مستقل از استنباط‌های اتمیک احکام ندانسته، بر یک بار استنباط تأکید دارند. قایلان به چنین

نظام‌هایی مطرح می‌کنند که حقایقی در محیط شریعت موجود است بدون اینکه در لیست مقاصد یا احکام جای گیرد؛ مثلاً علاوه بر برقراری عدالت در همه شئون از جمله عدالت اقتصادی که از مقاصد خداوند در تشریح مقررات مجعوله است و علاوه بر حرمت اکل مال به باطل (مؤاکله باطله)،\* حرمت قمار، غصب، صحت بیع و تجارت، جعل ملکیت یا سلب آن که از احکام و شریعت الهی است، اصولی از شارع در ارتباط با اقتصاد و امور مالی داریم که جزو هیچ یک از این دو نیست. با این توضیح، اسلام در مقابل نظام‌های اقتصادی چون نظام اقتصاد آزاد کاپیتالیسم و نظام اقتصاد متمرکز و دولتی سوسیالیسم، نظام خاص اقتصادی دارد. مالکیت فردی را به طور مطلق نپذیرفته - در مقابل کاپیتالیسم - و علی‌الاطلاق نیز آن را رد نکرده است - در مقابل سوسیالیسم - مالکیت فردی را با شرایطی پذیرفته است؛ چنان‌که بر مالکیت عمومی و دولت نیز در شرایط خاص مهر صحت نهاده است. تفاوت فاحش طبقاتی، تداول اموال در دست اغنیاء\*\* و... را نپذیرفته است. مطابق باور معتقدان به نظام اقتصادی در اسلام، جنس این پدیده‌ها هم نه از مقاصد است و نه احکام. واقعیت‌هایی است مورد خواست شارع که تشریح را در راستای رسیدن به مقاصد شکل می‌دهد. به همین دلیل تشریحات مرتبط با امور مالی و اقتصادی نباید ناهمسو با آنچه بیان گردید، باشد؛ از این رو نمی‌توان برای مثل قاعده «تسلط مردمان بر اموال خویش» گستره‌ای را تعریف کرد که سر از نظام کاپیتالیسم درآورد؛ چنان‌که نباید دست حاکمیت را در دخالت بر شئون مالی مردم به قدری باز گذاشت که برآیند آن نظام اقتصادی سوسیالیسم باشد. دقیقاً به همین دلیل است که وقتی از پیامبر عظیم‌الشان خاتم ﷺ می‌خواهند در امر بازار دخالت و اقدام به قیمت‌گذاری کالا کند و ناموجه - به عنوان حاکم - سلطه مردمان را بر مبادلات خویش محدود نمایند، ناراحت شده و با جمله خالد «ما کنتُ لألّقی الله ببدعة لم يحدث الیّ فیها شیئاً فدعوا عبادالله یاأکل بعضهم من بعض...»

\* معمولاً از مفاد آیه «وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ» (بقره: ۱۸۸) به «حرمت اکل مال به باطل» تعبیر می‌کنند؛ لکن با دقت بیشتر، معلوم می‌گردد که تعبیر صحیح از مفاد آیه «حرمت مؤاکله باطله» است. توضیح این مطلب را از نگارنده در فقه و حقوق قراردادها (ادله عام قرآنی) (ص ۱۴۷-۱۵۰) ملاحظه نمایید.

\*\* برداشت از کریمه «... کي لا یكون دولة بین الاغنیاء منکم» (حشر: ۷) همچنین ر. ک: حکیمی و حکیمی، ۱۳۷۴، ج ۶، صص ۹۴-۹۵، ۱۰۱، ۱۴۹-۱۵۱، ۳۲۴-۴۲۳، ۴۳۲-۴۵۱ و ج ۵، ص ۱۴۰/ کلینی، ۱۳۸۳، ج ۲، ص ۱۰۴، ح ۶۶۸ و ج ۸، ص ۳۲ و...).

(حرّ عاملي، ۱۳۹۸ق، ج ۱۷، ص ۴۳۱، ح ۲) آن را رد مي‌نمایند.

حوزه فقه سياسي حوزه ديگري است که مي‌توان به آن مثال زد؛ مثلاً در نظام سياسي اسلام شارع مقدس مقاصدي دارد و احکام بي‌شماري؛ لکن پديده‌هايي چون فرم حکومت اسلامي، پذيرش دولت‌هاي مدرن يا اصرار بر تشکيل امت واحد اسلامي\* از اموري است که نمي‌توان بر آن نام مقاصد نهاد (اين امور در مسير تحصيل مقاصد است) نه حکمي مرسوم از احکام شرعي است. حال چنانچه فقيهي قايل به نظام سياسي خاصي در اسلام که بايد استنباط شود، باشد، قهراً آن نظام را موجب انسجام احکام بي‌شمار شرعي در اين پيوند ديده و کشف آن را لازم مي‌بيند، هرچند اين کشف در استنباط دوم باشد؛ ولي اگر فقيهي به چنين پديده‌اي در صحن شريعت قايل نبود يا آن را با مراجعه به تک تک ادله مرتبط با استنباط‌هاي موردی، حاصل شده ديد، راه ديگري را در استنباط پي مي‌گيرد و از مقوله «استنباط فقه نظام» دريافتي نخواهد داشت. مثال‌هاي مرتبط با مبحث مورد گفت‌وگو زياد است؛ لکن آنچه گذشت، جهت ارائه تصويري دقيق از بحث کافي است.

ج) آنچه به نظر ما غير قابل ترديد مي‌نمايد، انسجام دروني هر آن چيزی است که در صحن شريعت بالمعني الاعم (= دين) وجود دارد. البته انسجام دروني در موارد لزوم انسجام و عدم ناهم‌سويي اجزاي اين مجموعه با يکديگر و دين الهي - به عنوان کتاب تدوين او - چون کتاب تکوين اوست که همه اجزا در کنار هم قرار مي‌گيرند و بحق در باره‌اش بايد گفت: «مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَاوُتٍ فَآزِجِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَى مِنْ فُطُورٍ \* ثُمَّ اِزْجِجِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ يَنْقَلِبْ اِلَيْكَ الْبَصَرُ خَاسِئًا وَهُوَ حَسِيرٌ» (ملک: ۳-۴).

حال چه نام اين وضعيت را «وجود نظام» بگذاريم يا نه - که البته بهتر است اطلاق شود. فقيه مستنبط نيز در يک استنباط بايد همه آنچه را دخيل در استنباط است، در نظر بگيرد و البته واضح است که اقتضانات هر مسئله از نظر گستره آنچه بايد در نظر بگيرد، متفاوت است؛ برای مثال هر گاه خواسته باشد اصل لزوم يا عدم لزوم معاملات يا وجوب اصل نماز، زکات و حج را از اسناد

\* گزينه دوم (اصرار بر تشکيل امت واحد اسلامي) پذيرش مرزهاي جغرافيايي مرسوم را جز در قالب مصلحت يا عناوين مشابه توجيه نمي‌کند؛ در حالي که پذيرش دولت‌هاي مدرن کنوني، توجيه گر خوبی براي پذيرش مزبور است. اين مبحث را بايد در فقه سياسي پي گرفت.

شرعی استنباط کند، کافی است به قرآن مراجعه و گزاره های شرعی مرتبط را استنباط نماید؛ لکن گستره ادله گاه وسیع تر از اینهاست. باید مجموعه ای از ادله عام و خاص، قواعد شرعی و اصولی که بعضاً اشاره شد، در نظامی حلقوی (کنار هم) یا هرمی (طولی) را ببیند و انسجام گزاره مستنبط را با سایر گزاره های استنباط شده ببیند تا بتواند بر کار خود نام اجتهاد (= استفراغ الوسع) نهد.

جالب اینکه گاه مسئله ای معین با اینکه نصی معین نیز دارد، نباید از نصوص مرتبط با ابواب مناسب دیگر بریده شود و به دیدن یک یا چند نص معین خاص اکتفا شود؛ چراکه مسئله خاص مورد نظر از تبار یک مسئله کلی و آن مسئله کلی از خانواده یک مسئله کلی تر است. در اینجا لازم است فرع مورد نظر تبارشناسی شود و در یک مطالعه سیستمی و کلی مورد مطالعه و استنباط حکم قرار گیرد؛ برای مثال در فرع فقهی «وظیفه مستمع غیبت چیست؟» عموماً فقهای که از این مسئله بحث کرده اند، روایت مرتبط مباشر را در مسئله دیده و اظهار نظر کرده اند. برخی ردّ غیبت را واجب دانسته و آن را همان انتصار از مغتاب قلمداد کرده اند (انصاری، ۱۴۲۲ق، ج ۱، ص ۳۶۲-۳۶۳)؛ در حالی که برخی دیگر ردّ را غیر از انتصار دانسته و هیچ کدام را لازم ندانسته اند (موسوی خمینی، ۱۳۷۳، ج ۱، ص ۳۱۳). این رفتار در حالی است که فرد مزبور مصداقی از یک مسئله کلی به نام «حقوق مومنان بر یکدیگر»، آن هم مصداقی از ابر مسئله ای دیگر به نام «آداب معاشرت» است. در اینجا است که فقیه مستنبط در پیوند با استخراج وظیفه مستمع غیبت، باید پس از قرآن مثل «ابواب احکام العشره» را از وسائل الشیعه (با ۱۶۶ باب و تنها در باب ۱۴۶ آن) (حر عاملی، ۱۳۹۸ق، ج ۱۲، ص ۵-۳۱۲) دوازده روایت، ببیند (همان، ص ۲۶۵-۲۶۹)، سپس فتوا دهد؛ هر چند ممکن است پس از این تتبع و تدبیر گسترده به همان نظر برسد که اگر روایات خاص باب را می دید، می رسید؛ لکن بحث ما در تفاوت کردن یا تفاوت نکردن برآیند استنباط نیست؛ گفت و گو در روش استنباط است. البته «مطالعه تبارشناختی» الزاماً به «مطالعه نظام وار» نمی انجامد؛ هر چند گاه چنین برآیندی خواهد داشت. هدف ما هم از نقل این مورد بیشتر این بود که بیان کنیم گاه لازم است دامنه تتبع در استنباط را توسعه داد؛ مثلاً در فرع مورد بحث به چند کلیدواژه از قبیل «غیبت»، «انتصار» و «ردّ» بسنده نکرد.

آنچه گفته شد، بیانگر آن است که فقیه در استنباط حکم به اقتضای مورد، باید ابزارهای استنباط را هر چه باشد، در نظر بگیرد و طرح استنباط اتمیک و استنباط نظام به عنوان دو عملیات مستقل و



در طول یکدیگر نادرست است؛ به ویژه گرفتن فتوای دیگران و آوردن آن در نظامی که فقیه غیر معتقد به آن فتوا، در صدد استنباط آن است.

د) از نکات دشوار در مسئله مورد گفت و گو گسست آنچه به نام «نظام» - به زعم طرفداران آن - مطرح است از مقاصد از یک سو و از ابرقواعد شرعی - که بخشی از شریعت و احکام است - از سوی دیگر است؛ زیرا بسیاری از آنچه به نام نظام مطرح شده یا ممکن است مطرح شود، به راحتی می تواند از مقاصد قلمداد گردد؛ مثلاً هر گاه گفته شود «عدالت اقتصادی» از خرده نظام های مطرح در اقتصاد اسلامی است، به راحتی می توان بر آن خرده گرفت و گفت: عدالت به طور عام و عدالت اقتصادی به طور خاص از مقاصد شریعت به حساب می آید و در مورد آن، همان موضعی را باید داشت که در قبال مقاصد داریم. البته مسئله نظام و تعریف آن وقتی در فقه مطرح می شود، به قدری شلوغ است که معتقد به نظام می تواند مدعی شود منظور من از نظام، الزاماً پدیده ای در مقابل مقاصد نیست.

وضعیت در مقایسه نظام و قواعد کلان نیز چنین است؛ مثلاً تعدیل در مالکیت فردی و دولتی که نظام بخش احکام بی شمار مالی در اقتصاد اسلامی است، می تواند در قالب یک یا چند گزاره فقهی مطرح شود و بخشی از شریعت به شمار آید، بدون اینکه نام «نظام» - با لوازم ویژه ای که گاه در استنباط برای آن می شمارند - بر آن نهاده شود؛ لکن آنچه کار را - بر اساس نظری که داده شد - آسان می کند، این است که گفتیم: «فقیه در وقت استنباط باید همه اقتضانات را در نظر گرفته، به استنباط پردازد، نام آن هر چه می خواهد باشد». ابهام و اشکال وقتی رخ می نماید که دو استنباط مطرح شود و شبیه آنچه جناب سید محمدباقر صدر فرمود، عمل شود.

نتیجه (اندیشه ها و رویه های<sup>\*</sup> رقیب و مختار در پیوند با استنباط نظام در یک نمودار)

الف) انکار هر گونه نظام و هر آنچه از جنس هدف و مقاصد باشد، در شریعت و افعال

\* اضافه «رویه ها» در کنار «اندیشه ها» بدین جهت است که گاه فقیهی در رویه و رفتار عملی خویش، به گونه ای حرکت می کند که مستلزم امری است؛ هر چند ناموجه آن لازم را قبول ندارد یا اصولاً برای وی آن لازم، دغدغه یا مسئله نیست؛ مثلاً برخی از رویه های فقهی رایج حتی در حوزه های علمی شیعه، حکایت قطعی از روش اخباری و اشعری در عقل گرایی و مقاصد ستیزی دارد؛ امری که صاحبان این رویه هرگز حاضر به پذیرش آن نیستند یا با اینکه نظام را در شریعت می پذیرند، در عملیات استنباط، هیچ حساسی برای آن باز نمی کنند؛ حتی در این حد که بگویند استنباطات اتمیک ما را به آن نظام یا نظام ها می رسانند؛ از این رو ما تعبیر «رویه ها» را اضافه نمودیم تا نمودار، علاوه بر بیان اندیشه ها، مبین رویه ها نیز باشد.

الهی و قبول احکام عام (قواعد) و خاص و استناد انکار به یک باور کلامی، انکار تبعیت احکام از مصالح و مفاسد پیشین و موجود در متعلق احکام و انکار حسن و قبح ذاتی (پیش از شرع) افعال. این باور از اشاعره است.

ب) انکار هر گونه نظام در شریعت و فقه، بدون رد هدف و مقاصد و قبول احکام عام و خاص و استناد انکار به مثل ناسازگاری وجود نظام با جامع، جهانی و جاودان بودن شریعت - و ناسازگاری با قبول تأثیر نصوص مبین مقاصد در استنباط. نمونه دوم از دو نمونه گذشته و ارائه شده در این مبحث حکایت از این اندیشه دارد.

ج) قبول نظام - و مقاصد - و احکام عام و خاص در شریعت، انکار نظام فقهی به معنای نیازمند بودن آن به استنباط و اکتفا به استنباط های اتمیک و اعتقاد به رسیدن قهری فقیه به خرده نظام ها و کلان نظام یا کلان نظام ها با همان استنباط های اتمیک با همان روال و رویه ای که از فقیهان سلف می شناسیم. می توان این گزینه را باور و رویه عملی عموم فقیهان دانست.

د) قبول نظام - مثل قبول احکام - در شریعت، اصرار بر نظام فقهی، نیازمندی کشف نظام به استنباط مستقل، هر چند با استمداد از آرای فقهی دیگر باشد. مرحوم سید محمدباقر صدر به این اندیشه تصریح کرده است.

ه) قبول نظام، مقاصد و شریعت (= احکام) در دین، لزوم جست و جوی فقیهان از نظام حتی در استنباط های اتمیک احکام (داعی و انگیزه داشتن برای رسیدن به نظام) در موارد لازم و نقص فقهی که دغدغه رسیدن به این نظام ها را ندارد. توسعه در ابزارهای فقهت، استفاده از نصوص مبین مقاصد، توسعه اصول فقه متناسب با فقهت نظام.

تأمل در آنچه بیان گردید، می تواند دلیل مدعای فوق باشد.

نمودار فوق، به طور غیر مستقیم، پاسخ پرسش های چهارگانه ای است که در آغاز بحث از اندیشه مختار ذکر گردید و نیازی به بازگویی دوباره نیست.

## منابع

- \* قرآن مجید.
- \* نهج البلاغه (ترجمه فیض الاسلام).
۱. الانصاری، الشیخ مرتضی؛ کتاب المکاسب؛ ج ۲، قم: مجمع الفکر الاسلامی، ۱۴۲۲ق.
  ۲. چارلزوست، چرچمن؛ نظریه سیستم‌ها؛ ترجمه رشید اصلانی؛ ج ۳، تهران: مرکز آموزش مدیریت دولتی، ۱۳۸۵.
  ۳. الحر العاملی، الشیخ محمد بن حسن؛ وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه؛ ج ۵، تهران: المکتبه الاسلامیه، ۱۳۹۸ق.
  ۴. حکیمی، محمدرضا و محمد حکیمی؛ الحیاه؛ ج ۶، ج ۱، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۴.
  ۵. الصدر، السید محمدباقر؛ اقتصادنا؛ بیروت: دار التعارف للمطبوعات، ۱۴۱۱ق.
  ۶. ضیایی فر، سعید؛ پیش درآمدی بر مکتب‌شناسی فقهی (گفت‌وگو با جمعی از اساتید حوزه و دانشگاه)؛ ج ۱، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۵.
  ۷. علیدوست، ابوالقاسم؛ فقه و حقوق قراردادها (ادله عام قرآنی)؛ ج ۴، تهران: سازمان انتشارات فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۹۷.
  ۸. —؛ فقه و عقل؛ ج ۱، تهران: مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، ۱۳۸۱.
  ۹. الکلینی، محمد بن یعقوب؛ الکافی (اصول)؛ ج ۲، ج ۷، تهران: دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۸۳.
  ۱۰. المجلسی، محمدباقر؛ بحار الانوار؛ ج ۳، بیروت: مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۳ق.
  ۱۱. محقق داماد، سیدمصطفی؛ قواعد فقه (بخش جزایی)؛ ج ۴، ج ۳، تهران: مرکز نشر علوم اسلامی، ۱۳۸۱.
  ۱۲. الموسوی الخمینی، السید روح‌الله؛ المکاسب المحرمه؛ ج. اول، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۳.
  ۱۳. علیدوست، ابوالقاسم؛ «فقه و مقاصد شریعت»، فصلنامه فقه اهل بیت (ع)؛ ش ۴۱، بهار ۱۳۸۴.
  ۱۴. یوسفی، احمدعلی؛ «تفسیر نظریه شهید صدر در باب کشف مذهب اقتصادی مطابق با مبانی شیعه»، فصلنامه فقه و حقوق؛ ش ۵، تابستان ۱۳۸۴.

